دوفصلنامه علمی ـ ترویجی مطالعات تطبیقی قرآن و حدیث
سال چهاردهم/ شماره ۲۶/ بهار و تابستان ۱۴۰۵

Bi-Quarterly Scientific Promotional Journal of
Comparative Quran & Hadith
Year 14 / Issue, No 26/ Spring & Summer 2026

تفسیر تطبیقی، آیه ٤١ سوره انفال از دیدگاه مفسران فریقین *

□ محمدیونس عارفی **
□ مهرعلی اخلاقی ***

چکیده

آیه ۴۱ سوره انفال از آیات مورد مناقشه میان مفسران فریقین است. مفسران اهل سنت تخمیس در آیه را منحصر به غنائم جنگی می‌دانند؛ در حالی که مفسران شیعه به فراغنیمتی بودن خمس اعتقاد دارند. درباره صاحبان سهم در خمس، باور غالب اهل سنت بر تشریفاتی بودن نام خدا و اختصاص سهم به پیامبرﷺ است و برخی نیز نام پیامبرﷺ را تشریفاتی می‌دانند. درباره «ذی‌القربی»، یتامی، مساکین و ابن سبیل نیز دیدگاه شیعه و اهل سنت تفاوت اساسی دارد. اهل سنت «ذی‌القربی» را بر یکی از سه مصداق تطبیق می‌دهند: همه قریش، بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب؛ در حالی که مفسران شیعه امام معصوم را مصداق «ذی‌القربی» می‌دانند. در مورد سه دسته دیگر (یتامی، مساکین و ابن سبیل)، اهل سنت هاشمی بودن را شرط نمی‌دانند، در حالی که مفسران شیعه آن را شرط می‌دانند. پژوهش حاضر با رویکردی تطبیقی به بررسی این آیه شریفه می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: تفسیر تطبیقی، غنیمت، خمس، صاحبان سهم در خمس، فریقین.

---

* تاریخ وصول: ۱٤۰٤/٥/۲۸ تاریخ تصویب: ۱٤۰٥/٤/۳۰.

** طلبه سطح چهار مجتمع آموزش عالی فقه (نویسنده مسئول) (arrfi1727@gmail.com).
*** کارشناسی ارشد فقه و معارف اسلامی (mehraliakhlaqi@gmail.com).

مقدمه

قرآن مهم‌ترین منبع فقهی در اسلام است و همه مذاهب اسلامی در استنباط فقهی خود به آیات آن استناد می‌کنند؛ از این‌رو، بحث آیات‌الاحکام اهمیت فراوانی می‌یابد. فهم دقیق واژگان قرآن و برداشت صحیح از آیات‌الاحکام، به استنباط فقهی دقیق‌تری می‌انجامد. فقهایی که به تفسیر آیات‌الاحکام تسلط بیشتری دارند، مباحث فقهی دقیق‌تر و عمیق‌تری ارائه می‌دهند. یکی از آیات مهم در این زمینه، آیه ۴۱ سوره انفال است که به بیان یکی از مهم‌ترین احکام فقهی اسلام می‌پردازد. مفسران مسلمان برداشت‌های متفاوتی از این آیه داشته‌اند که به استنباط فقهی متفاوت در میان فقهای مذاهب اسلامی منجر شده است. مفسران فریقین، شیعه و اهل سنت، فهم متفاوتی از واژگان و مفردات این آیه دارند. واژه «غنیمت» و سایر کلمات آیه، مورد بررسی مفسران مسلمان قرار گرفته و هر یک تفسیر متفاوتی ارائه داده‌اند. تفاوت دیدگاه‌های مفسران به اختلاف فتاوای فقهای مذاهب اسلامی، به‌ویژه فقهای شیعه و اهل سنت، در باب خمس منتهی شده است.

پژوهش حاضر با رویکردی قرآنی به بررسی تطبیقی آیه ۴۱ سوره انفال می‌پردازد. بررسی آیه در سه محور انجام می‌شود: مفهوم‌شناسی واژه «غنیمت»، تشریع وجوب خمس، و صاحبان سهم، از دیدگاه مفسران شیعه و اهل سنت. روش تحقیق توصیفی ـ تحلیلی است و گردآوری اطلاعات به‌صورت کتابخانه‌ای از منابع روایی و تفسیری فریقین انجام می‌شود. در این راستا، از برخی مقالات نیز بهره گرفته شده است.

مفهوم‌شناسی

طبق روش معمول، در هر پژوهشی ابتدا، واژه‌ها کلیدی بحث و کلمات مرتبط با آن ها، مفهوم شناسی می‌شود، از این رو قبل از ورود به مباحث اصلی، به بررسی چند واژه پرداخته می‌شود:

یک: تفسیر

واژه «تفسیر» از ماده «فسر» به معنای بیان کردن، شر ح دادن، توضیح دادن و کشف کردن

مطلبی می‌باشد. (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ۸/ ۳۱۱)، در بیان دیگر، کلمه «فسر» به معنای تبیین و ایضاح است و «تفسیر» نیز به همان معناست منتهی همراه با مبالغه است (قرشی بنایی، ۱۴۱۲: ۱۷۵/۵؛ راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۴/ ۵۸). برخی گفته است: «واژه «تفسیر در لغت به معنای کشف و پرده برداشتن از چیزی، پوشیده و در اصطلاح بیان مراد و مقصود خداوند از آیه است. (طیب، ۱۳۷۸: ۲۰/۲)). در بیان دیگری، آمده است: «تفسیر عبارت است از کشف وجوه و شرح معانی قرآن وباز نمودن اسباب نزول آیات و سور و آن چه مربوط به آن است (کاشفی سبزواری، ۱۴۰۶: ۲۲/۲). پس مفسرین نیز واژه «تفسیر» را به همان معنای لغوی آن به کار برده‌اند. . به بیان دیگر تفسیر عبارت، از کشف معنای استعمالی و مراد چدی خداوند از آیات قرآن است

دو: تفسیر تطبیقی

تفسیر تطبیق، به معنای بررسی مقایسه‌ای دیدگاه‌های شیعه و اهل سنت درباره مفاهیم قرآنی است. مراد از این تطبیق، در اینجا، مقایسه بین دو مکتب از میان مکاتب و یا روش‌های گوناگون تفسیری مانند روش ادبی، روایی، کلامی نیست بلکه بررسی تطبیقی تفسیرآیات قرآن، تنها براساس دو منظر شیعه و اهل سنت مورد نظر است (محمدی، ۱۳۶۳: ۲/ ۵۴۳). در این تحقیق بررسی مقایسه‌ای، بین دیدگاه شیعه و اهل سنت در باره مصادیق واژه ی«غنیمت» در آیه شریفه ۴۱ سوره مبارک انفال، دلالت آیه شریفه بر وجوب خمس و صاحبان سهم در خمس، مورد نظر است.

سه: فریقین

واژه «فریقین» به معنای دو گروه و دو فرقه است. در منابع دینی مسلمانان به طور معمول برای اشاره به دو مذهب اصلی دین اسلام یعنی شیعه و اهل سنت از واژه «فریقین» استفاده می‌شود.

چهار: غنیمت

در آیه شریفه ۴۱ سوره انفال آمده است:

وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ

الْیتامی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ (انفال: ۴۱)؛ بدانید هر گونه غنیمتی به شما رسد خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذی‌القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است.

۱. معنای غنمیت در لغت

واژه‌های«غنیمت» و «غنم» و «مغنم»، از نظر ساختاری مصدر و جمع آنها، غنائم و مغانم است. برخی لغویان، گفته‌اند که این واژه در اصل به معنای دست یافتن شخص به چیزی است که در گذشته مالک آن نبوده، می‌باشد ولی در مرور زمان اختصاص پیدا کرده است به مالی که از مشرکین گرفته می‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۳۹۷/۴). راغب اصفهانی معتقد است، واژه «غُنم»، به معنای است سودی که به انسان می‌رسد (راغب اصفهانی، ۱۳۷۳: ۷۱۷/۲). در آیات «۴۱ و ۶۹ انفال» واژه «مَغْنَم» به معنای سود یا چیزی که بدون رنج به دست آمده است، جمعش مغانم است، در آیه (۹۴ سوره نساء). (راغب اصفهانی، ۱۳۷۳: ۲/ ۷۱۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱/ ۹۳؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۸: ۲/ ۱۲۳؛ فراهیدی، ۱۴۰۹: ۴/ ۴۲۶) واژه‌های «غنم» و «غنیمت» و «مغنم» به معنای فیء است و «فیء» در لغت به معنای چیزهایی که بدون زحمت به انسان می‌رسد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲:/ ۶۵۰). آنچه از کتب لغت استفاده می‌شود، این است که در معنای لغوی کلمه «غنیمت»، عنوان جنگ و به دست آوردن از دشمن، نیفتاده، بلکه شامل هر در آمدی می‌شود. بنا بر به هر فائده‌ای «غُنم» و «غنیمت» اطلاق می‌شود. پس در معنای لغوی بین شیعه و سنی اختلافی وجود ندارد.

۲. غنیمت در اصطلاح

در بیان معنای اصطلاحی غنمیت گفته شده است، غنیمت، در اصطلاح، مالی است که از کفّار حربی به وسیله جنگ به دست مسلمانان برسد (هاشمی رفسجانی، ۱۳۸۲: ۱/ ۱۳۷). البته این معنا، از کتاب‌های فقهی اخذ شده است (حلی محقق، ۱۴۰۸: ۱۳۷/۱؛ خلخای موسوی، ۱۴۲۷: ۲/ ۱۹؛ عبد الرحمن، بی‌تا: ۲۴/۳).

اما مفسران مسلمان کلمه غنیمت را به همان لغوی آن، تفسیر کرده‌اند. علامه طباطبایی در بیان معنای واژه غنیمت می‌گوید: «کلمه «غُنم» و «غنیمت» به معنای رسیدن به در آمد از راه تجارت و یا صنعت و یا جنگ است، ولیکن در این آیه به ملاحظه مورد نزولش، تنها با غنیمت جنگی منطبق است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱۷/۹). آلوسی نیز در بیان واژه غنیمت می‌گوید: «غنیمت در اصل به معنای ربح است» (آلوسی، ۱۴۱۵: ۲۰۰/۵). بیشتر مفسران شیعه و اهل سنت، واژه غنیمت را به همان معنای لغوی آن که مطلق منفعت و در آمد است، تفسیر و حمل کرده‌اند.

۳. مفهوم غنیمت در عصر نزول آیه

ماده غنیمت، در عصر نزول آیه شریفه گاهی در مصداق خاصی مانند غنیمت جنگی به کار رفته است و گاهی هم در معنای اصلی لغوی یعنی سود و فائده، استعمال شده است. به عنوان نمونه به یک مورد اشاره می‌شود. حضرت پیامبر اکرمﷺ، در مور عین مرهونه می‌فرماید: «عین مرهونه از ملکیت صاحب آن خارج نمی‌شود و: «لَهُ غُنْمُهُ وَ عَلَیهِ غُرْمُهُ»، (نوری، ۱۴۰۸: ۴۲۲/۱۳)؛هر گونه سود و زیان داشته باشد، از آنِ مالک است (ابن ابی‌جمهور احصایی، ۱۴۰۳: ۱/ ۲۲۱). در روایت واژه «غُنم» در معنای مطلق سود به کار رفته است. در این روایت واژه «غنیمت» در مقابل غرامت به کار رفته است. معنای غرامت وسیع است و شامل هرگونه ضرری می‌شود. مقتضای تقابل این دو لفظ، این است که غنمیت نیز معنای وسیعی داشته باشد وبه هر گونه نفع و سودی، اطلاق می‌گردد. بنابراین می‌توان گفت که در عصر نزول آیه واژه «غنیمت» معنای گسترده داشته است و اختصاص به منافع جنگی نداشته است. ازاین‌رو یکی از قواعد فقهی این است که می‌گویند: «من له الغنم فعلیه الغرم»؛ غرامت به عهده کسی که تعلق می‌گیرد که منافع به او می‌رسد. دلیل این قاعده نیز حدیت شریف نبوی است که بیان گردید. همان‌طوری که ضرر مطلق است، غنمیت نیز مطلق است.

۴. غنیمت در قرآن

ماده «غنم» و مشتقات آن، به صورت‌های مختلف در قرآن آمده است. دوبار به صورت «غنمتم»

در آیات ۴۱ و ۶۹ سوره انفال. چهار بار واژه «مغانم» آمده است در آیات ۹۴ سوره انعام و ۱۹ و ۱۵ و ۲۰ سوره فتح و سه بار به تعبیر «غنم» ذکر شده است در آیات ۱۴۶ انعام ۷۸ انبیا و ۱۸ طه در قرآن بیان شده است. بدون شک در تمام این موارد، معنای واحدی از این کلمات اراده نشده است. در این تحقیق به بررسی آیه شریفه ۴۱ سوره انفال پرداخته می‌شود.

۵. خمس

خُمس بر وزن «خُلد» و خُمُس بر وزن «کُمُد، هر دو به یک معناست و هر دو به معنای یک سهم از پنج سهم می‌باشد (فیومی، ۱۳۱۳: ۱۸۲/۲). واژه «خُمس» بر زون فُعُل است و تمام واژه دیگری که بر همین وزن به کار رفته است، بیانگر یک معناست. «ثُمن»، «رُبُع» «سُدُس» و ثُلُث» به معنای یک هشتم، یک چهارم، یک ششم و یک سوم است. درقاموس قرآن آمده است: «خُمُس» بر وزن عنق، به معنای پنج‌یک و یک‌پنجم است» (قرشی بنایی، ۱۴۱۲: ۲/ ۳۰۵). در اصطلاح فقهای شیعه، خُمس عبارت از حق مالی ای که خداوند آن را به عنوان اکرام، در ازای صدقه برای پیامبر اکرمﷺ و بنی‌هاشم قرار داده است. امثال این تعریف مقتبس از روایات معصومینعلیهم‌السلام است. چنان که امام صادقعلیه‌السلام در روایتی می‌فرماید: «خداوند صدقه را بر ما اهلبیت ر ا حرام کرده و خمس را برای ما نازل کرده است» (نوری، ۱۴۰۸: ۲۸۸/۷).

مراد اصلی در این تعاریف این است، که خداوند در قرآن سهمی از اموال به آن اصناف اختصاص داده است. خُمس پیش از اسلام نیز سابقه داشته است،چنان که منسوب به عدی بن حاتم است: «من در جاهلیت رُبع» می‌پرداختم و در اسلام خُمس پرداخت کردم» منظور این است که فرماندهان لشکر در جاهلیت «رّبع» از غنائم جنگی را از غانمین می‌گرفتند و در مسیرمشخصی مصرف می‌کردند و اسلام آن را به یک پنج کاهش داده است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۶/ ۶۶) اخبار نیز مؤید این مطلب است که در حقیقت خمس، احکام امضایی به شمار می‌رود (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۵/ ۳) به هر صورت تردیدی نیست که فلسفه خمس در کنار «فیء» و «انفال»، تعدیل امور اقتصادی است. بنا براین خمس یکی از احکامی مالی اسلام

است و از آن دسته احکامی است که قبل از اسلام به نوعی رایج بوده و اسلام آن را مورد امضا و تأیید قرار داده است.

۶. «شیء»

یکی از کلمات کلیدی که در آیه مبارکه به کار رفته است، واژه «شیء» است. «شیء» جمع آن «اشیاء» به معنای چیز و اموری است که مورد شناسایی و خبر دادن باشد. بنابراین یک معنای مبهم و عامی است که شامل امور مادی، معنوی، کم و زیاد می‌شود (بستانی، ۵۴۰/۱۳۷۵). مفهوم کلمه «شیء» بسیار وسیع و گسترده است؛ شامل هر درآمدی مالی، می‌شود فرق نمی‌کند، از چه راهی به دست آمده باشد. غنیمت جنگی باشد و یا از طریق تجارت، کشاورزی و با راه دیگری به دست انسان رسیده باشد.

الف) متعلق خُمس

بحث دیگری که باید در این آیه مورد بررسی قرار بگیرد، متعلق خمس است. براساس آیه شریفه، خُمس بر غنیمت تعلق می‌گیرد. بنابراین باید مفهوم غنیمت از نظر قرآن، تبین شود تا مشخص شود که، بر چه چیزی خُمس واجب است.

۱. غنیمت از نظر مفسرین شیعه

مفسران شیعه امامیه، آیه شریفه را به همان معنای لغوی آن حمل می‌کنند و معتقدند که منظور از «غنیمت» در آیه شریفه: «**وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیءٍ**» (انفال: ۴۱)؛ هر گونه سود، بهره و فایده است. مرحوم طبرسی، واژه «غنیمت» را به معنای غنائم جنگی تفسیر کرده است. سپس می‌افزاید: «علمای شیعه معتقدند که خمس در هر گونه فایده‌ای که برای انسان فراهم می‌گردد، واجب است، اعم از این که از طریق کسب و تجارت باشد، یا از طریق گنج و معدن، و یا آن که با غوص از دریا خارج کنند؛ زیرا به همه‌ای آنها «غنیمت» گفته می‌شود» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴/ ۸۳۶)، صاحب المیزان، می‌گوید: «غنمیت، به معنای رسیدن به فایده، از

راه تجارت، کار و یا جنگ است. واژه «غُنم»، در اصل دست یافتن و ظفر پیدا کردن به فایده از دشمن است سپس به هر منفعتی که انسان، به آن دست می‌یابد به کار می‌رود چه از دشمن و یا از غیر دشمن حاصل شده باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۸۹/۹). برخی از مفسرین شیعه گفته‌اند: «غنیمت مطلق بهره و فائده است، ولی بیشتر بر اموالی که از کفار که، از طریق جنگ به دست مسلمانان می‌رسد اطلاق می‌شود البته شرطی که این جنگ به اذن پیامبر یا امام معصوم صورت گرفته باشد. این‌قدر متیقّن از غنیمت و مورد وجوب خمس است. با توجه به عموم معنای غنیمت، شامل فوائد کسب اعمّ از تجارت و فلاحت و صناعت و غیره نیز می‌شود (ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸: ۵۳۵/۲؛ طباطبایی، ۱۴۲۷: ۶۹/۵؛ جعفری، بی‌تا: ۴/ ۳۷۲)

در قرآن کریم نیز برخی از مشتقات واژه غنیمت به معنای مطلق فایده به کار رفته است، مانندآیه شریفه: «**فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ كَثِيرَةٌ**» (نساء: ۹۴)، مراد از مغانم، بهره‌ها و فائده‌هاست» (قرشی، ۱۳۷۷: ۱۳۳/۴) که اطلاق دارد و شامل هر فائده‌ای می‌شود. کلمه غنیمت به معنای فواید معنوی نیز به کار رفته است. چنان‌که امام علی‌علیه‌السلام، فرمود: «خداوند اطاعت و بندگی را، غنیمت افراد زیرک قرار داد»، (شریف‌رضی، ۱۴۱۴: ۵۳۳) از مجموع کلمات مفسران شیعه استفاده می‌شود که در آیه شریفه کلمه غنیمت به معنای مطلق فایده، کسب و درآمد است.

روایات شیعه نیز بر عموم بودن معنای غنیمت در آیه دلالت دارد. امام صادق‌علیه‌السلام، در تفسیر آیه ۴۱ سوره، فرمود: «**قَالَ هِيَ وَ اللَّهِ الْإِفَادَةُ يوْماًبِيوْمٍ**» (طوسی، ۱۳۹۰: ۲/ ۵۴؛ حر عاملی، ۱۳۹۶: ۵۴۶/۹)؛ به خدا قسم غنیمت، همان فایده‌ای است که در هر روز، انسان به دست می‌آورد. در روایتی منسوب به امام رضاعلیه‌السلام نقل شده که آن حضرت فرمود: «**وَ كُلُّ مَا أَفَادَهُ النَّاسُ فَهُوَ غَنِيمَةٌ**»، (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۹۲/۹۳)؛ هر چیزی که مردم به عنوان فایده به دست می‌آورند، عنوان غنیمت بر آن صدق می‌کند. واژه غنیمت نه تنها به معنای درآمد است و شامل هر نوع بهره و سودی مادی می‌شود، بلکه شامل بهره معنوی نیز می‌گردد.

علاوه بر دیدگاه اهل لغت و روایاتی که در تفسیر آیه شریفه از معصومین‌علیهم‌السلام نقل شده است، در خود آیه نیز قرائنی، وجود دارد که، بر عمومیت فایده و منفعت دلالت دارد، مانند، کلمه «ما»ی موصوله، در «ماغنمتم» و کلمه «من شیء» در آیه است. مای موصوله عمومیت

دارد و کلمه شیء نیز بر عموم دلالت دارد و هر نوع درآمدی می‌شود (طیب، ۱۳۷۸: ۱۲۷/۶). به همین دلیل فقهای شیعه تمام درآمدها مانند معادن، غوص، ارباح مکاسب، غنائم را، مشمول واژه غنیمت دانسته‌اند (طیب، ۱۳۷۸: ۱۲۷/۶) در منابع حدیثی شیعه، نقل شده است.

بنابراین در آیه شریفه خداوند در مقام بیان قاعده کلی بوده و برای اثبات کلیت آن، عبارت «من شیء» را آورده است. هر فایده‌ای، که ازطریق جنگ، تجارت، زراعت، به دست آمده باشد و در عرف، بر آن، فایده، صدق می‌کند، «غنیمت» است و خمس بر آن واجب است.

براساس روایات اهل بیت که در تفسیر آیه ۴۱ سوره انفال وارد شده است، بر هفت چیز خمس واجب است: علاوه بر غنائم جنگی، ارباح مکاسب، کنز، معادن، مال مخلوط به حرام، زمینی که کافر ذمی از مسلمانی بخرد و جواهری که به واسطه غواصی از دریا به دست آید. برخی به دلیل آیه شریفه و از باب این که از مصادیق غنیمت است واجب است وبرخی دیگر به دلیل خاصی که از معصومین علیهم‌السلام وارد شده است.

۲. غنیمت از دیدگاه مفسرین اهل سنت

مفسرین اهل سنت نیز اعتراف دارند که معنای اصلی واژه غنیمت، وسیع است، شامل هر گونه درآمدی می‌شود و قید غنیمت جنگی در آن نهفته نیست، منتهی مدعی‌اند که به خاطر قیام دلیل دیگری این قید را به آن زده‌اند. قرطبی در ذیل آیه شریفه چنین می‌نویسید: «غنیمت در لغت چیزی است که فرد یا جماعتی با کوشش به دست می‌آورند» سپس می‌افزاید: «بدان که اتفاق علمای اهل سنت بر این است که مراد از غنیمت در آیه «**و اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ**» (انفال: ۴۱)؛ اموالی است که مسلمانان با قهر و غلبه در جنگ، از کفار گرفته باشند. ولی باید توجه داشت که این قید همان‌طور که گفتیم در معنای لغوی آن وجود ندارد، ولی در عرف شرع، این قید وارد شده است» (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸/ ۱) ایشان با این توضیح به سخنان ادامه می‌دهد: «اموالی که با قهر و غلبه به دست مسلمانان می‌افتد غنیمت نامیده می‌شود اما آن اموالی که بدون جنگ به دست مسلمانان می‌رسد، «فیء» نامیده می‌شود (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸/ ۲). فخر رازی، نیز می‌گوید: «غنیمت، در اصل، آن چیزی است که انسان به آن دست یابد»

و در اصطلاح شریعت، به آن چه مسلمانان به قهر و غلبه از اموال مشرکین به دست آورده‌اند، «غنیمت» گفته می‌شود (فخررازی، ۱۴۲۰: ۴۸۴/۱۵). در تفسیر «المنار» نیز آمده است: «غنیمت»، در آیه معنای وسیعی دارد و اختصاص به غنیمت جنگی ندارد؛ ولی معتقد است که باید معنای وسیع آیه شریفه را، به خاطر قید شرعی، به غنائم جنگی مقید کرد (رشید رضا، ۱۹۹۰: ۳/۱۰). آلوسی مفسر معروف اهل سنت می‌گوید: «غنم» در اصل به معنای هر گونه سود و منفعت است. منتهی مفسران آن را به مالی که از کفار با قهر و غلبه در جنگ می‌گیرند تفسیر کرده‌اند» (آلوسی، ۱۴۱۵: ۲۰۰/۵؛ ملاحویش آل غازی، ۱۳۸۲: ۵/ ۲۹۵؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۲/ ۴۸۲).

در روایات اهل سنت نیز غنیمت، به غنائم جنگی تفسیر شده است (سیوطی، ۱۴۰۴: ۳/ ۱۸۵)، از مجموع کلمات مفسران اهل سنت به دست می‌آید که: «معنای واژه «غنیمت» وسیع است و شامل هرگونه منفعت و فائده می‌شود. منتهی در عرف شرع، این معنای وسیع مقید به غنمیت جنگی شده است. بنابراین خمس منحصر به غنائم جنگی است زیرا از آیات قبل و بعد، آیه ۴۱ سوره انفال، استفاده می‌شود که آیه درباره جنگ بدر نازل شده و منظور از غنیمت نیز غنائم جنگی است.

پس غنیمت به کار رفته در آیه، عمومیت دارد و شامل مطلق فایده و منفعتی می‌شود که انسان در زندگی از هر راهی به دست آورده باشد. منتهی برخی از مفسران اهل سنت معتقدند طبق روایات اهل سنت، «غنیمت»، در عرف شرع، در غنیمت جنگی انحصار پیدا کرده است، لازم است، «غنیمت» در آیه نیز بر غنیمت جنگی منحصر شود.

نقد و بررسی

بر خلاف مفسران اهل سنت، مفسران شیعه معتقدند که واژه غنیمت در آیه شریفه: «**أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیءٍ**»، (انفال: ۴۱)، به همان معنای لغوی به کار رفته است و شامل هرگونه سود و منفعتی که انسان به دست می‌آورد، می‌شود. برفرض روایاتی در منابع اهل سنت بر انحصار خمس در غنیمت جنگی وجود داشته باشد، این روایات به حد تواتر نمی‌رسد و طبق مبنای مشهور اهل سنت در اصول فقه، خبر واحد نمی‌تواند، عموم آیه را تخصیص بزند. بنابراین آیه

بر عموم خود باقی است و بر مطلق منفعت و فایده دلالت دارد (نمازی، ۱۴۱۴: ۸۷). دلیل دیگری که اهل سنت به آن تمسک می‌کنند، این است که آیات قبل و بعد در زمینه، جهاد وارد شده است و همین موضوع قرینه می‌شود که آیه غنیمت نیز اشاره به غنائم جنگی باشد.

در نقد این دلیل می‌توان گفت: بله «آیه در جنگ بدر نازل شده ولی شأن نزول نمی‌تواند مخصص باشد؛ زیرا شواهد زیادی در قرآن داریم که آیه در زمان و مکان خاصی نازل شده ولی از آن آیه استفاده عموم شده است. به عبارت روشن‌تر هیچ مانعی ندارد که مفهوم یک آیه، معنای کلی و عموم باشد ولی نزول آیه یک مورد خاص باشد که یکی از مصادیق آن حکم کلی است. این‌گونه آیات در قرآن فراوان است. از باب مثال آیه شریفه: «**ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا**» (حشر، آیه ۷)؛ در این آیه یک حکم کلی درباره لزوم پیروی از فرمان‌های پیامبرﷺ، را بیان می‌کند در حالی که مورد نزول آیه، اموالی است که بدون جنگ، از دشمنان به دست مسلمانان می‌افتد و در اصطلاح به آن «فیء»گفته می‌شود.

همچنین در آیه: «**لا تُکَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَها**» (بقره: ۲۳۳)؛ یک حکم و قانون کلی بیان شده است (عدم تکلیف مالایطاق)، در حالی که مورد آیه درباره اجرت زنان شیرده است و به پدر نوزاد دستور داده شده است به اندازه توانایی خود به آنها اجرت بدهد. ورود آیه در این مورد خاص نمی‌تواند جلو عموم این قانون «عدم تکلیف مالایطاق» را بگیرد. در مورد آیه خمس نیز همین گونه است که در ضمن آیات جهاد وارد شده ولی می‌گوید: «هر در آمدی از هرراهی عاید شما شود، خمس آن را بپردازید. به‌ویژه که «ما» موصوله و کلمه «شیء» که دو کلمه عام، است، این موضوع را تأیید می‌کنند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۸۱/۷). بنابراین غنیمت در آیه به معنای هرگونه درآمد و بهره و منفعت است.

ب) تشریع خُمس

در آیه شریفه «خُمس» عبارت «**وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ**»، (انفال: ۴۱)، تمهید برای صدور حکم و بیان متعلق خمس است. رکن اصلی آیه شریفه عبارت: «**فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ**»، است. همین عبارت کوتاه و پر معنا به اصل تشریع خمس پرداخته است و

جملات بعد از این فقره، بیانگر موارد مصرف و سهام داران خمس است.«خُمس» و «خُمُس» هردو به معنای یک سهم از پنج سهم است. کلمه: «**فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ**»، به فتح همزه قرائت شده است، ممکن است بخاطر تقدیر گرفتن حرف جر بوده و تقدیر آن چنین باشد: «**وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیءٍ فَعلی أَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ**»، (انفال، آیه۴۱)؛ ممکن است به خاطر عطف بر «أن» قبلی بوده و خبر «أن» قبلی، حذف شده باشد، چون کلام دلالت بر آن داشته است. تقدیر کلام چنین بوده: «**وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیءٍ یجب قسمته، فاعلموا ان لِلَّهِ خُمُسَهُ**»، (انفال: ۴۱)؛ بدانید که آن چه غنیمت می‌برید واجب است تقسیم شود و بدانید که یک پنجم آن از آن خدا است. احتمال دیگر این که «فاء» برای استشمام معنای شرط بوده باشد، چون برگشت معنای آیه به این است، که؛ اگر چیزی را به غنیمت بردید پس خمس آن برای خدا است و چون معنای شرط از آن استشمام می‌شود فاء به کار رفته تا جمله معنای جزاء شرط را بدهد» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۹/ ۱۱۸) ملا فتح‌الله کاشانی نیز در تفسیر این جمله می‌گوید: «**فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ**»، مبتدا است و خبر آن حذف شده است. در اصل این‌گونه بوده است: «فثابت أنّ للّه خمسه»، (کاشانی، ۱۴۲۳: ۴۱/۳۳)؛ پس ثابت است که یک پنجم غنیمت برای خداوند است.

از نظر مفسران سنت نیز این جمله، بر تشریع وجوب خمس دلالت دارد. بیضاوی، می‌گوید:تقدیر کلام چنین بوده است: «أی، فثابت أن للّه خمسه» (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۶۰/۳) فخررازی، می‌گوید: «**فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ**»؛ بالکسر«إنّ»، تقدیر جمله این بوده، «فلله خمسه» سپس افزوده است که قول مشهور،که خبر محذوف باشد، تاکیدی بیش تری را می‌رساند. زیرا هنگام که خبر حذف شود، چند وجه در باره آن، خبر محتمل است؛ مانندثابت، واجب، حق و لازم هرکدام می‌تواند به تقدیر گرفته شود، این احتمالات متعدد، از تصریح به یک خبر، از نظر دلالت قوی‌تر است» (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۴۸۳/۱۵)، احتمال دیگر این که جمله خبر باشد و مبتدای آن محذوف باشد و تقدیر کلام چنین باشد: «فالحکم ان للّه خمسه و الخمس بالفارسیة: پنج‌یک» (حقی برسوی، بی‌تا: ۳۴۷/۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۲۰۱/۵) براساس دیدگاه مفسران شیعه و اهل سنت جمله مذکور «فإنّ لله خمسه»، بر تشریع حکم وجوب خمس

دلالت دارد. بنابراین خمس به عنوان یک تکلیف شرعی، تا قیامت متوجه مکلفین است (طیب، ۱۳۷۸: ۶/ ۱۲۵) و در هر عصری مکلفین وظیفه دارند به آن عمل نمایند.

ج) موارد مصرف

بحث دیگری که در آیه مطرح شده است، موارد مصرف خُمس و صاحبان سهم در خُمس است. خداوند متعال در آیه شریفه می‌فرماید: «... **فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیتامی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ**»، (انفال: ۴۱)، بر اساس این فقره از آیه، شش صنف، در خمس سهم دارند: خداوند، پیامبر، خویشاوندان، ایتام، مساکین و در راه‌ماندگان. در عبارت: «**فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ**»؛ لام به معنای اختصاص است. در نحوه اختصاص بین فقها و مفسران بحث است. بعضی گفتند لام ملکیت است و ارباب خمس بنحو اشاعه مالك هستند، بعضی گفتند مجرد حق است که ارباب خمس حقی دارند که به این مال تعلق گرفته است، مثل حق طلب‌کاران به مال شخص ورشکسته، بعد از منع از تصرف و حق طلب‌کاران به اموال متوفی که جلو نفوذ تصرفات وراث را می‌گیرد (طیب، ۱۳۷۸: ۱۲۷/۶).

در این که سهام داران خمس چند دسته است در میان مفسران اختلاف دیدگاه وجود دارد. آیا اصناف شش‌گانه باعث تقسیم خُمس به شش قسمت می‌شود؛ یا این که برخی این اصناف تشریفاتی است و سهم‌شان، به دیگری منتقل می‌شود. نکته دیگری که مورد بحث است این است که منظور از قرابت در آیه، قرابت با غانم است یا قرابت با پیامبر و آیا سیادت و انتساب به پیامبر اکرمﷺ، در اصناف سه‌گانه اخیر شرط است یاشرط نیست. اصناف شش گانه به ترتیب مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. خداوند

قبل از همه، سهمی برای خداوند بیان شده است: «فإن لله خُمسه»؛ براساس ادله عقلی و نقلی، خداوند مالک مطلق هستی است، چنان‌که در قرآن آمده است: «**وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَینَهُما وَ إِلَیهِ الْمَصِیرُ**»، (مائده: ۱۸)؛ حکومت آسمان‌ها و زمین و

آنچه در میان آنها است از آن او است، و بازگشت همه موجودات به سوی اوست» باید دید که اختصاص یک ششم از یک پنجم غنیمت به خداوند به چه مفهوم است.

بی‌تردید مالکیت خداوند نسبت به هستی، مالکیت تکوینی است و اختصاص سهمی از خمس، به خداوند در این آیه، مالکیت تشریعی است و به عنوان سهم مستقل، معنای خاص خود را دارد. از نظر شیعه، این معنا در چند وجه متصور است: وجه اول این که براساس آموزه‌های مشابه در قرآن، «سبیل الله» یک مسیر مصرف «سهم الله» است؛ مانند این که خداوند، می‌فرماید: «**الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله**»، (بقره: ۲۶۳؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۳۸۴/۱۰). طبق این وجه باید، به عنوان فی سبیل‌الله در زمان پیامبر و یا بعد از آن حضرت، توسط غانم، هزینه شود و در مصادیق «سبیل الله» مصرف شود.

وجه دوم این که در زمان پیغمبرﷺ این سهم باید در اختیار آن حضرت قرار گیرد و بعد از ایشان در اختیار ولی و امام هر عصری قرار گیرد. مرحوم طبرسی می‌گوید: «عقیده اصحاب ما این است که: خمس به شش سهم تقسیم می شود: سهمی برای خدا و سهمی برای رسول و سهمی برای خویشاوندان رسول است. این سه سهم به امام که جانشین پیامبر است داده می‌شود» (طبرسی، ۱۳۶۰: ۲۲۱/۱۰)، (نجفی سبزواری، ۱۴۱۹: ۱/ ۱۸۷) این دیدگاه مورد اتفاق مفسران شیعه است. روایات اهل بیت نیز به همین وجه تصریح دارد.چنان که در روایت عبد الله بن بکیر از امام باقر و امام صادق علیهما السلام، آمده است: «**خُمُسُ اللَّهِ لِلْإِمَامِ، وَ خُمُسُ الرَّسُولِ لِلْإِمَامِ، وَ خُمُسُ ذِی الْقُرْبَی لِقَرَابَةِ الرَّسُولِ الْإِمَامِ، وَ الْیَتَامَی: یتَامَی الرَّسُولِ، وَ الْمَسَاکِینِ مِنْهُمْ، وَ ابْنِ السَّبِیلِ مِنْهُمْ، فَلَا یخْرَجُ مِنْهُمْ إِلَی غَیرِهِمْ**» (حرعاملی، ۱۴۱۴: ۴/ ۳۲۸) برخی از مفسران شیعه با تعبیر دیگری به همین حقیقت اشاره کرده‌اند. چنان که آیت الله مکارم شیرازی در تفسیر آیه شریفه می‌گوید: «ذکر سهمی برای خدا، به خاطر اهمیت بیشتر، روی اصل مسئله خمس و تاکید و تثبیت ولایت و حاکمیت پیامبر و رهبر حکومت اسلامی است. سهم خدا در اختیار پیامبر قرار خواهد داشت و در مصارفی که پیامبر یا امام صلاح می‌دانند صرف می‌گردد و خداوند نیاز به سهمی ندارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۸۵/۷). بنابراین از دیدگاه مفسران شیعه، سهم خداوند در خمس یکی از موارد شش‌گانه مصرف

خمس است که در اختیار پیامبر اکرمﷺ و بعد از رحلت ایشان در اختیار جانشین آن حضرت قرار می‌گیرد.

در میان اهل تسنن دو دیدگاه عمده، در مورد سهم خداوند وجود دارد: نخست این که بیان سهم خدا برای تبرک، شرافت و تعظیم است که کلام با نام خدا آغاز شده است.فخررازی ضمن تأیید و تأکید بر این که خداوند سهم واقعی ندارد، می‌نویسد: «خمس، پنج قسمت می‌شود که یک سهم از پیامبر و یک سهم برای اقربای پیامبر از بنی‌هاشم، سه سهم دیگر نیز برای یتیمان، مساکین و ابناء السبیل است» (فخررازی، ۱۴۲۰: ۴۸۵/۱۵؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۲۲۱/۲؛ زحیلی، ۱۴۱۸: ۸۰۲/۱). روشن است که مقصود این نیست که سهم خدا و پیامبر هر دو به پیامبر داده می‌شود، بلکه با نادیده گرفتن سهم خداوند، یک پنجم، به آن حضرت داده می‌شود. بنابراین دیدگاه اول در میان اهل سنت این است که خمس پنج قسمت می‌شود و ذکر نام خداوند در آیه خمس از باب تبرک و احترام است. در روایات اهل سنت آمده است: «مالی مما أفاء اللّه علیکم إلا الخمس و الخمس مردود فیکم» (فخررازی، ۱۴۲۰: ۴۸۵/۱۵). فخررازی می‌گوید: «سخن پیامبر اکرمﷺ: «مالی إلا الخمس»، دلالت دارد بر این که سهم خداوند و سهم رسول خدا یکی است.

دیدگاه دوم در میان اهل سنت این است که: «خمس به شش سهم تقسیم می‌شود. یکی از آنها، سهم خداوند است. قائلین به این دیدگاه: «برخی معتقدند سهم خداوند به پیامبر داده می‌شود و برخی دیگری باور دارند که سهم خداوند در تعمیر و امور خانه خدا کعبه هزینه می‌شود» (فخررازی، ۱۴۲۰: ۴۸۵/۱۵). مراغی نیز در تأیید همین دیدگاه می‌گوید: «سهم خداوند از خمس در آنچه رضای خداوند است هزینه می‌شود مانند دعوت به اسلام، اقامه شعایر دینی، تعمیر و پوشش خانه خدا هزینه می‌شود» (مراغی، بی‌تا: ۴/۱۰). براساس این دیدگاه، نظر اهل سنت در این که خمس به شش سهم تقسیم می‌شود، با شیعه توافق نظر دارند منتهی اهل سنت معتقدند سهم خداوند در عمارت و پوشش خانه خدا و یا سایر مصالح دینی هزینه می‌شود بر خلاف نظر شیعه که معتقدند سهم خداوند در زمان حیات پیامبر اکرمﷺ به ایشان و در زمان وفات آن حضرت به جانشین او در هر زمان داده می‌شود

۲. پیامبر

سهم بعدی در آیه سهم پیامبر اکرمﷺ است. براساس نص قرآن کریم، یک سهم از شش سهم خُمس، برای پیامبر اکرمﷺ، است. چنان‌که در آیه شریفه آمده است: «... و للرسول»؛ بینش شیعه با استناد به قرآن نیز همین است که یک سهم، خمس متعلق به رسول خداست. مرحوم طبرسی می‌گوید: «عقیده اصحاب ما این است که: خمس به شش سهم تقسیم می‌شود: سهمی برای خدا و سهمی برای رسول» (طبرسی، ۱۳۶۰: ۲۲۱/۱۰؛ قرشی، ۱۳۷۷: ۴/ ۱۳۳). برپایه‌ی روایات، سهم خدا در اختیار رسول و سهم رسول پس از او، در اختیار امام است (قرائتی، ۱۳۸۳: ۳۲۱/۳). از امام باقر و امام صادقعليهما‌السلام نقل شده که فرمودند: «سهم خداوند از خمس و سهم رسول خدا هر دو برای امام معصوم است (فیض، ۱۴۱۵: ۳۰۴/۲). برخی از مفسرین شیعه معتقدند که سهم پیامبر اکرمﷺ، متعلق به شئون عامه رسالت پیامبر است نه به شخص پیامبرﷺ زیرا خداوند سهمی از خمس را برای پیامبر اکرمﷺ، به این عنوان که مسئولیت اداره امور جامعه را به عهده دارد قرار داده است (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۳۸۴/۱۰). طبق این تفسیر سهم رسول اکرمﷺ پس از رحلت آن حضرت نیز ادامه دارد چون شئون عامه رسالت رسول اکرمﷺ همچنان ادامه دارد.

اهل تسنن در سهم پیامبراکرمﷺ، سخن یکسانی ندارند؛ برخی معتقدند، پیامبر از اصل، سهمی ندارد و نام مبارکش مانند نام خداوند، تشریفاتی است؛ ازاین‌رو خمس چهار قسمت می‌شود (قرطبی، ۱۳۶۴: ۳/۸). برخی از مفسرین اهل سنت اعتقاد دارند که پیامبر در زمان حیات خود سهم دارد، ولی بعد از وفات پیامبر اکرمﷺ سهم شان بر داشته می‌شود. به ابوحنیفه نسبت داده شده خمس سه قسمت می‌شود: «یتامی، مساکین و ابن سبیل» از نظر ابوحنیفه سهم، پیامبر و ذوی‌القربی، برداشته شده است (شوکانی، ۱۴۱۴: ۳۵۳/۲؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۱/۸؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۵/ ۲۰۱). در همین راستا برخی از مفسران اهل سنت ادعا کرده‌اند که در زمان پیامبر اکرمﷺ، خمس به پنج قسمت تقسیم می‌شد که سهم خدا و پیامبر یکی بود. بعد از رحلت پیامبر اکرمﷺ به سه قسمت تقسیم می‌شد: ایتام، مساکین و ابن سبیل. ایشان ادعا می‌کنند که خلفای بعد از پیامبر به همین روش عمل می‌کردند. حتی علی بن ابی‌طالبعليه‌السلام

(سمرقندی، بی‌تا: ۲۲/۲). براساس این دیدگاه پیامبر اکرمﷺ در زمان حیات خود از خمس سهم داشتند اما بعد از رحلت پیامبر اکرمﷺ سهم‌شان از خمس ساقط شده است.

برخی دیگر از مفسران اهل سنت می‌گویند: «پیامبراکرمﷺ بعد از وفات نیز سهم دارد و در اختیار خلیفه قرار داده می‌شود. بعضی دیگر از مفسران معتقدند که در اختیار نزدیکان خلیفه قرار می‌گیرد» (ابن عجیبه، ۱۴۱۹: ۲۲/۲). شافعی معتقد است که سهم پیامبر اکرمﷺبعد از وفات پیامبرﷺ، در اختیار امام قرار داده می‌شود تا در مصالح مسلمین مصرف نماید (ابن عجیبه، ۱۴۱۹: ۳۳۲/۲). در مقابل این دیدگاه، برخی اهل تسنن بر این باورند، که تمام غنیمت در اختیار پیامبرﷺ، است و به هر نحوی که بخواهد، می‌تواند، آن را مصرف کند؛ اگر خواست تقسیم می‌کند و اگر نخواست تقسیم نمی‌کند (قرطبی، ۱۳۶۴: ۳/۸). البته بعد از رحلت پیامبر اکرمﷺ همان بحث‌ها مطرح می‌شود، که غنیمت در اختیار چه کسی قرار می‌گیرد. بعضی از مفسران اهل سنت به طور مطلق گفته‌اند که پیامبر اکرمﷺ، از خمس سهم دارند و خمس، پنج قسمت تقسیم می‌شود. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۲/ ۲۲۱؛ نفسی، ۱۴۱۶: ۱۵۰/۲). برخی از مفسران اهل سنت گفته‌اند: «به ظاهر آیه عمل می‌شود و به شش سهم تقسیم می‌شود. طبق این نظر؛ سهم خداوند بنا بر یک نظر به کعبه و طبق نظر دیگر به نیازمندان می‌رسد» (فخررازی، ۱۴۲۰: ۱۵/ ۴۸۵؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۱۸۶/۳).

دیدگاه دیگری که در میان مفسرین اهل سنت پیرامون خمس وجود دارد این است که اختیار تمام غنیمت به دست امام بوده و بسته به اجتهاد وی دارد؛ همه را می‌گیرد، بخشی را به اجتهاد خود به اقربای پیامبر ﷺ به دهد و بقیه را در مصالح مسلمین هزینه می‌کند (قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۱/۸؛ ابن عربی، بی‌تا: ۲/ ۸۶۰). قرطبی که خود نیز مالکی مذهب است این نظریه را پسندیده است و آن را دیدگاه مالکیه و سخن و عمل خلفای چهارگانه می‌داند (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸/ ۱۱). برخی از مفسرین اهل سنت مانند منهال که از اصحاب امام باقرﷺ و از ثقات نزد اهل سنت است، به تبع اهل‌بیت معتقد است که همه‌ای خمس از آن یتیمان، مساکین و انباء السبیل از اهل‌بیت است. بنابراین مفسران اهل سنت در مورد سهم پیامبر اکرمﷺ، دیدگاه‌های متفاوتی دارند و اتفاق نظر در میان‌شان وجود ندارد.

۳. خویشاوندان

سومین سهمی که در قرآن مطرح شده است، سهم خویشاوندان است. قرآن کریم می‌فرماید: «**فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی**»؛ واژه «قُرب» در لغت به معنای فاصله بین قوم و محل آب دادن اغنام است، که در حقیقت فاصله اندکی به شمار می‌آید. واژه «قُربی» مانند قُرب، قربه و قرابه، مصدر و به معنای نزدیک، در مقابل دور است؛ با این تفاوت که قُرب در مکان، قُربه در منزلت و مکانت و قرابه و قُربی، در خویشاوندی کار برد دارد (فیومی، ۱۴۱۴: ۲/ ۴۹۵). در فرهنگ قرآن خویشاوندی نزدیک در قُربی» تعبیه شده است، مانند: «أُولُوا الْقُرْبی» (نساء، آیه ۸) و آیه شریفه: «**فَآتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ**» (روم: ۳۸).

و آیه مودت«... **إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی**»؛ (شوری:۲۳)، بدیهی است که در این آیات، صرف خویشاوندی مطرح نیست؛ بلکه خویشاوندان خاص و نزدیک مراد است. به هر صورت در تفسیر قربی در آیه غنیمت، دیدگاه شیعه واهل سنت متفاوت است.

از منظر مفسران شیعه، هر چند به حسب ظاهر آیه، ذوی القربی مطلق است و شامل اقربای پیامبر و اقربای غانم می‌شود ولی این اطلاق به وسیله روایات، به اقربای پیامبر تقیید خورده است. بدین معنای که منظور از ذوی القربی، اقربای پیامبر از نسل هاشم است که منطبق بر بنی‌عبدالمطلب است. چنان‌که حماد بن عیسی از امام کاظم‌علیه‌السلام، روایت می‌کند که حضرت فرمود: «کسانی که خداوند خمس را برای آنها قرار داد، خویشاوندان پیامبر هستند و از بی‌عبدالمطلب می‌باشند» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/ ۵۴۰). به واسطه این روایات هم اطلاق آیه نسبت به اقربای غانم تقیید خورد و هم به اقربای نزدیک پیامبر که بنی‌هاشم باشد. برخی از مفسرین در ذیل این جمله: «وَ لِذِی الْقُرْبی»، گفته‌اند: منظور از ذی‌القربی در این آیه امام معصوم‌علیه‌السلام است؛ به همین دلیل مفرد آورده شده است (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۱۰/ ۳۸۴)، «ذی‌القربی» در آیه مفرد است و یک مصدق بیشتر ندارد. آیه بر امام و جانشین پیغمبر که شیعه عقیده دارد تطبیق می‌شود و در هر عصری امام و جانشین آن حضرت تنها یک نفر است. ازاین‌رو «ذوی‌القربی» به امام معصومی که از اهل‌بیت محمد‌صلی‌الله‌علیه‌وآله است، تفسیر شده است زیرا امام معصوم‌علیه‌السلام «ذوی‌القربی» حقیقی پیامبر اکرم است (خانی و همراه، ۱۳۷۲:

۲۳۷/۲). بنابراین از نظر شیعه منظور از ذوی‌القربی، در آیه خمس امام معصوم است که جانشین پیامبر اکرم است و در هر عصری یک نفر است. دلیل بر این موضوع روایات متواتری است که از طرق اهل‌بیت پیامبرﷺ نقل شده است (عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ۱۵۵/۲). و در کتب اهل سنت نیز اشاراتی به آن وجود دارد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۷۴/۷). طبرسی نیز می‌گوید: «سهم خدا و سهم رسول و سهم ذوی‌القربی به امامی که جانشین پیامبر است، داده می‌شود تا به مصرف خویشتن و عائله خود و مصالح مسلمین برساند» (طبرسی، ۱۳۶۰: ۲۲۲/۱۰). این قول با مذهب ما مطابق است. بنابراین «ذِی‌الْقُرْبی»،چون مفرد است، باید یک فرد داشته باشد که عبارت است از امام معصوم که جانشین پیامبر و از خانواده او است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۷/ ۱۷۴).

در روایاتی که در تفسیر آیه بیان شده است نیز به این مطلب تصریح شده که منظور از ذوی‌القربی، امام معصوم است. از امام صادقؑ در تفسیر آیه شریفه ۴۱ انفال فرمود: «أمیرالمؤمنین و الائمةﷺ» (عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ۲/ ۱۵۵)، امام صادقؑ فرمود: منظور از ذوی‌القربی، امیر مؤمنان و امامان معصومﷺ هستند. طبق دیدگاه شیعه در صورت دادن یک سهم به امام معصومؑ با پرسش بدون پاسخ روبه‌رو نمی‌شویم

اما اهل تسنن سه تفسیر از «ذوی‌القُربی» دارند: تفسیر اول این است که واژه «قُربی»، در آیه، فقط بنی‌هاشم را شامل می‌شود (قرطبی، ۱۳۶۸: ۸/ ۱۲). عده‌ای دیگر از مفسران اهل سنت بر این باورند که مراد از ذوی‌القربی، بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب است (ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ۳۵۷/۴). دسته دیگر از مفسران اهل سنت گفته‌اند که: مراد، قبیله قریش است. به این دلیل که پیامبر اکرمﷺ به هنگام انذار، در مقام عمل به آیه «**وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ**» (شعرا: ۲۱۴)، بر کوه صفا ندا داد: «ای بنی‌عبدمناف، ای بنی‌عبدالمطلب، ای بنی‌کعب، ای بنی‌مره، ای بنی‌عبدالشمس، خودتان را از آتش نگه دارید» (قرطبی، ۱۳۶۴: ۸/ ۱۲؛ ابوحیان، ۱۴۲۰: ۵/ ۳۲۳؛ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ۳۵۸/۴). این سه دیدگاه بین مفسران اهل سنت پیرامون تفسیر ذوی‌القربی رایج است و در بسیاری از تفاسیر به آن اشاره شده است. این روایت با دو مشکل مواجه است: نخست این که با ظاهر قرآن سازگاری ندارد؛ چرا که همه قریش،

بنی‌کعب و بنی‌عبدمناف با «**عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ**» سازگار نیست دوم اینکه با روایات دیگر در تعارض است؛ از جمله این که طبری نقل می‌کند، هنگامی که آیه «**وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ**» (شعرا: ۲۱۴) نازل شد، پیامبر اکرمﷺ، ندا داد: «**یا فاطمه بنت محمد یا صفیه بنت عبدالمطلب، اتقوا النار و لو بشق تمره**»؛ نیز در روایت دیگری آمده است که: «به هنگام نزول آیه پیامبر از اهل‌بیت و «فصیله»؛ دایره کوچک‌تر از قبیله شروع کرد» و در روایت دیگر از بنی‌هاشم دعوت کرد (طبری، ۱۴۱۲: ۱۹/ ۷۶). بنابراین قول مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. بنابراین مفسران اهل سنت در مورد، «ذی‌القربی» اتفاق نظر ندارند.

۴. ایتام

در فقره بعدی آیه شریفه، به بیان سهام‌داران سه‌گانه دیگر اشاره کرده است «یتامی» و «ایتام» جمع «یتیم» به معنای کودکی است که پدر خود را از دست داده است کلمه «یتم» در مقابل «عجی» به معنای کسی که مادرش را از دست داده باشد، قرار دارد و اگر هردو (پدر و مادر» را از دست بدهد، به او «لطیم» گفته می‌شود (فیومی، ۱۴۱۴: ۶۷۹/۲). کلمه «یتیم» هرچند در لغت به کسی که پدر خود را از دست داده باشد، اطلاق می‌شود اما در عرف شرع، با توجه به بحث حجر، منظور کسی است که علاوه بر نداشتن پدر، به مرحله بلوغ و رشد نیز نرسیده است. چنان‌که علی بن جعفر نقل می‌کند که من از امام کاظمؑ، از یتیم پرسیدم که چه زمانی یتیم بودنش پایان می‌یابد، امام در پاسخ فرمود: «**إِذَا احْتَلَمَ وَ عَرَفَ الْأَخْذَ وَ الْإِعْطَاءَ**»؛ هرگاه محتلم شود و داد ستد را بشناسد (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۴۴/۱). بنابراین علاوه بر نداشتن پدر، نرسیدن به بلوغ و رشد نیز، در یتیم بودن شرط است. مفهوم روایت آن است که کسی که، پدر نداشته باشد و به بلوغ هم نرسیده باشد، یتیم است.

منظور از یتیم در آیه شریفه این است که از آل محمد باشد. طبرسی می‌گوید: «یک سهم برای یتیمان آل محمدﷺ است» (طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۰/ ۲۲۱). هرچند ظاهر آیه مطلق است و قیدی در آن دیده نمی‌شود، تا ایتام از کدام قبیله باشد ولی در روایات زیادی در منابع حدیثی شیعه وارد که اطلاق آیه را تقیید می‌زند. طبرسی به حدیثی، از امام صادقؑ استناد می‌کند

که فرمود: «چون خداوند صدقه را بر ما حرام کرده است، خمس را برای ما نازل کرد» (طبرسی، ۱۳۶۰: ۲۲۱/۱۰). پس احتیاجات اهل‌بیت پیامبرﷺ، باید از طریق دیگری تأمین گردد. این خود قرینه می‌شود بر این که منظور از آیه فوق خصوص نیازمندان بنی‌هاشم است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۷/ ۱۷۵). بنابراین منظور از ایتام، در آیه شریفه، بنی‌هاشم می‌باشند. درروایات اهل بیت نیز به این مطلب تصریح شده است. امام باقرؑ نقل شده که فرمود: «**الْيَتَامَى يتَامَى آلِ الرَّسُول**» (طوسی، ۱۴۰۷: ۴/ ۱۲۵). بنابراین منظور از ایتام در این آیه ایتام بنی‌هاشم است.

از نظر مفسران اهل سنت، این سه واژه مطلق است شامل تمام مسلمانان می‌شود. طبری می‌گوید: «منظور از یتیمان کودکان مسلمانی است که پدرشان از دنیا رفته است» (طبری، ۱۴۱۲: ۷/۱۰؛ حقی برسوی، بی‌تا: ۳۴۸/۳؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۴/ ۳۶۱). در برخی دیگر از تفاسیر آمده است: «یتامی جمع یتیم است و یتیم کودک صغیر مسلمانی است که پدر نداشته باشد و فقیر هم باشد» (بغوی، ۱۴۲۰: ۲۹۴/۲۴؛ سیوطی، ۱۴۱۶: ۱۸۵/۱). دسته دیگر از مفسران اهل سنت در تفسیر یتامی گفته‌اند: «یتامی کسانی است که پدرانشان فوت کرده و هنوز به سن بلوغ نرسیده‌اند» (قاسمی، ۱۴۱۸: ۵/ ۲۹۴)، از مجموع تفاسیر اهل سنت به دست می‌آید که واژه «یتامی» در آیه را مطلق گرفته‌اند و قید هاشمی بودن را در آن شرط ندانسته‌اند. تنها یکی از مفسرین اهل سنت با استناد به روایتی از امام علیؑ، کلمه یتیم، در آیه شریفه را به هاشمی بودن مقید کرده است. منهال بن عرو، این دیدگاه را بر گزیده است (ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ۳۶۱/۴). بنابراین از نظر مفسران اهل سنت یتیم، شامل تمامی کودکانی مسلمانی که پدر از دست داده‌اند و هنوز به سن بلوغ نرسیده‌اند می‌شود.

۵. مسکین

واژه «مسکین»، از ریشه «سکن» به معنای بی‌حرکتی است، شاید به این دلیل است که احتیاج و نیازش او را از حرکت باز داشته است (فیومی، ۱۴۱۴: ۲۸۳/۲). به هر صورت مقصود از مسکین، فرد نیازمند است. محققان در باب تفاوت بین فقیر و مسکین به سه فرق اشاره

کرده‌اند: اول اینکه فقیر کسی است که بخشی از زندگی‌اش اداره می‌شود و مسکین کسی که اصلاً نمی‌تواند زندگی خود را اداره کند. دوم این که فقیر نیازمند زمینگیر است، ولی مسکین کسی است که نیازمند سالم است. سوم این که فقیر سئوال نمی‌کند ولی مسکین سؤال می‌کند (سیوری، بی‌تا: ۲۳۵/۱). اگر بپذیریم که مسکین بدحال‌تر از فقیر است (فیومی، ۱۴۱۴: ۲۸۳/۲). از کاربرد این دو واژه در قرآن نیز می‌توان به تفاوت آنها پی برد؛ چرا که فقیر در بیشتر موارد در برابر غنی به کار رفته است مانند: «**إِنْ يَكُنْ غَنِيا أَوْ فَقِيراً**»، (نساء: ۱۳۵)، در قرآن مسکین بیشتر به کسی اطلاق شده است که نیاز فوری دارد. چنان که در کفارات آمده است: «**فِدْيَةٌ طَعامُ مِسْكِينٍ**» (بقره: ۱۸۴) و یا در آیه دیگری آمده است: «**فَكَفَّارَتُهُ إِطْعامُ عَشَرَةِ مَساكِينَ**» (مائده: ۸۹) بدیهی است که طعام مصرف روزانه است؛ بر خلاف کمک‌های دیگر که قابل نگهداری ماهانه و سالانه می‌باشد. موید این تفاوت عطف مسکین بر فقیر در مصرف زکات است، چنان که خداوند می‌فرماید: «**إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ**» (توبه: ۶۰) در نتیجه می‌تواند گفت: وضع مسکین بدتر از فقیر و نیازش بیشتر است. از نظر مفسران شیعه، منظور از مساکین در این آیه مستمدان بنی‌هاشم است (طبرسی۱۳۶۰: ۲۱۸/۱۰). برخی از مفسرین می‌گوید: «منظور این است که یک سهم خمس به فقراء سادات می‌رسد» (قرشی، ۱۳۷۷: ۳۴۷/۴) (قمی، ۱۳۶۳: ۲۷۸/۱)،ظاهر آیه اطلاق دارد و شامل تمام مستمندان از هر قوم و قبیله‌ای می‌شود لکن از طریق اهل‌بیت، روایاتی وارد شده که اطلاق آیه را قید می‌زند. این امر چیزی تازه‌ای نیست. بسیاری از احکام در متن قرآن به طور مطلق آمده ولی «شرائط و قیود» آن به وسیله «سنت» بیان شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۷۵/۷). در تفسیر صافی روایات زیادی در تفسیر این آیه از معصومین علیهم‌السلام نقل شده که ایتام، مساکین و ابن سبیل را مقید به بنی‌هاشم کرده است (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۲/ ۳۰۳). از نظر مفسران شیعه هاشمی بودن در مستمند و فقیر برای در یافت سهم خمس شرط است و منظور از یتیم در آیه شریفه نیازمند هاشمی است.

بر خلاف مفسران شیعه مفسران اهل سنت کلمه «مساکین» مطلق است و شامل تمام نیازمندان مسلمان می‌شود و قید هاشمی بودن در آن لحاظ نشده است. طبری می‌گوید:

«مسکین، عبارت از فاقه و نیازمند از مسلمانان است» (طبری، ۱۴۱۲: ۷/۱۰؛ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ۳۶۱/۴؛ بغوی، ۱۴۲۰: ۲۹۴/۲؛ حقی برسوی، بی‌تا: ۳/ ۳۴۸؛ محلی و سیوطی، ۱۴۱۶: ۱۸۵/۱). همه‌ای این مفسران و بسیاری دیگر از مفسران اهل سنت، نظرشان این است که واژه «مسکین، به مطلق نیازمند مسلمان تفسیر شده است و هیچ قیدی در آن لحاظ نشده است.طبق تفسیر اهل سنت، یکی از صاحبان سهم از خمس نیازمندان مسلمان است. قید هاشمی بودن در آن شرط نیست. برخی دیگر از مفسران اهل سنت کلمه مسکین را به «ضعیف» تفسیر کرده‌اند. (قاسمی، ۱۴۱۸: ۵/ ۲۹۴) البته در منابع اهل سنت یک روایتی از امام علی علیه نقل شده است که در آن قید هاشمی بودن، در مسکین برای سهم داشتن از خمس شرط است. در روایتی که منهال بن عمرو، از امام علی نقل کرده است؛ که امام فرمود: «مراد یتیمان و نیازمندان ما اهلبیت است.» (ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ۳۶۱/۴)؛ از مجموع عبارات مفسران اهل سنت استفاده می‌شود که قید هاشمی بودن را در مسکین شرط نمی‌دانند و مسکین را به بسش مطلق نیازمندان به تفسیر کرده‌اند.

۶. ابن سبیل

واژه «ابن سبیل» به معنای کسی است که در راه مانده است و هزینه باز گشت به شهر خود را ندارد (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۱/ ۳۲۱). از این رو به چنین شخصی «ابن سبیل» گفته می‌شود که، ملازم راه است و یا اینکه مسافرت او را به این وضعیت قرار داده است. شیعه، هاشمی بودن را شرط دریافت این سهام می‌دانند (طبرسی، ۱۳۶۰: ۲۲۳/۱۰). یتیم و مسکین به اعتبار نیازشان مستحق خمس‌اند؛ مسافر در راه مانده نیز مجاز به دریافت خمس است و به قرینه تقابل ابن سبیل با مسکین، معلوم می‌شود که فقر در وطن شرط در سهم ابن سبیل نیست؛ بلکه فقر در سفر برای دریافت خمس کافی است. ممکن است با توجه به آیه شریفه: «**وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ**» (مائده: ۲) که متضمن نهی از تعاون بر اثم و تعدی است، سفر طاعت و یا دست کم، عدم سفرمعصیت را در اخذ سهمی از خمس شرط بدانیم.

در روایات مربوط به زکات که آن را به اقربای پیامبر حرام کرده است، دو تعبیر به چشم

می‌خورد: یکی لفظ هاشم؛ مانند روایت جعفر بن ابراهیم که می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «آیا صدقه برای بنی‌هاشم حلال است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «صدقه بر مردم واجب است ولی برای ما حلال نیست» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۷۲/۹)؛ دوم لفظ بنی‌عبدالمطلب؛ مانند روایت زراره از امام باقر و امام صادق علیهما السلام، که می‌فرماید: «صدقه برای بنی‌عبدالمطلب حلال نیست» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۶۲/۹)، به نظر می‌رسد که این دو منطبق بر هم دیگر باشد؛ زیرا همان‌گونه که گفته شد، به لحاظ تاریخی نوادگان پسر هاشم، تنها از عبدالمطلب باقی مانده‌اند. براساس دیدگاه مفسران شیعه، ابن سبیل نیز باید ازبنی هاشم باشد. مرحوم طبرسی می‌گوید: «از نظر ما این سهم مخصوص یتیمان، مستمندان و ابن سبیل بنی‌هاشم است» (طبرسی، ۱۳۶۰: ۲۱۸/۱۰). در تفسیر قمی نیز آمده است که سه سهمی از خمس، متعلق به ایتام آل محمد و مستمندان و ابن سبیل آنان است (قمی، ۱۳۶۳: ۲۷۸/۱).

از نظرمفسران اهل سنت، ابن سبیل نیز اطلاق دارد و شامل تمام مسافران مسلمانی که در سفر، نیازمند هستند می‌شود. در تفسیر روح البیان آمده است: «ابن سبیل، مسافری که از مال خود دور است» و به آن دست رسی ندارد (حقی برسوی، بی‌تا: ۳۴۸/۳؛ طبری، ۱۴۱۲: ۷/۱۰؛ بغوی، ۱۴۲۰: ۲۹۴/۲)، در برخی از تعابیر مفسران اهل سنت آمده است: «ابن سبیل مسافری است که دزد به او حمله کرده است و قصد بر گشت به وطن دارد ولی هزینه باز گشت به وطن خودش را نداشته باشد» (قاسمی، ۱۴۱۸: ۲۹۴/۵)، از نظر مفسران اهل سنت ابن سبیل نیز اطلاق دارد، شامل هر مسافر نیازمند مسلمان می‌شود. مسافر مسلمانی که در سفر از مال خود منقطع شده و به آن دسترسی ندراد. (محلی و سیوطی، ۱۴۱۶: ۱۸۵/۱)، قید هاشمی بودن در آن لحاظ نشده است. دیدگاه مالک رهبر یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت، این است که اختیار خمس به امام واگذار شده است، هرگونه که که مصلحت دید تقسیم می‌کند (فخررازی، ۱۴۲۰: ۴۸۵/۱۵). از میان مفسران و فقهای اهل سنت تنها مالک چنین فتوایی در باب خمس داده است. البته برخی روایات نیز در منابع اهل سنت، نقل شده که به دیدگاه شیعه نزدیک است.

جمع بندی تطبیقی بین دیدگاه مفسران شیعه و اهل سنت

در جمع بندی نهایی بین نگاه مفسران شیعه و اهل سنت در تفسیر آیه ٤١ سوره انفال، به نکات ذیل می‌توان اشاره کرد و چنین نتیجه رفت:

الف) مشترکات شیعه و اهل سنت

۱. غنیمت در لغت به معنای مطلق سود و فائده است و اختصاص به غنیمت جنگی ندارد. بنا بر این هر گونه سود و منفعت را شامل می‌شود و بر آن غنیمت صدق می‌کند.

۲. اصل وجوب خمس به صورت یک قضیه جزئیه، مورد اتفاق شیعه و اهل سنت است. هر دو مذهب دلالت آیه شریفه بر تشریع وجوب خمس را پذیرفته‌اند. بنابراین وجوب خمس از مختصات شیعه نیست.

۳. سه سهم از خمس متعلق به ایتام، مستمندان و ابن سبیل است. اصل مفهوم یتامی و مساکین و ابن سبیل نیز اطلاق دارد و شامل تمام یتیمان مسلمان و نیازمندان مسلمان و مسافران مسلمانی که در راه مانده‌اند.

۴. پیامبر اکرمﷺ، در زمان حیات خود، یکی از صاحبان سهم در خمس است. براساس آیه شریفه، یک سهم از خمس به پیامبر اکرمﷺ تعلق می‌گیرد.

۵. خمس بر غنیمت جنگی واجب است. بنابراین غنمیت جنگی به اتفاق مفسران شیعه و اهل سنت از متعلقات وجوب خمس است.

ب) دیدگاه مخصوص اهل سنت

۱. معنای غنیمت در قرآن از معنای لغوی آن عدول کرده است و به معنای غنیمت جنگی به کار رفته است. بنابراین مفهوم لغوی غنیمت تخصیص خورده است.

۲. در اصناف سه‌گانه مسکین، یتیم و ابن سبیل، هاشمی بودن شرط نیست. به هر یتیم، نیازمند و مسافری در راه مانده مسلمان می‌توان از خمس کمک کرد.

۳. ذکر نام خدا و پیامبر از باب تبرک و تعظیم آمده است. بنابراین سهمی از خمس به خداوند و پیامبر تعلق نمی‌گیرد.

۴. در مورد ذی‌القربی، مفسران اهل سنت سه دیدگاه ارائه داده‌اند. همه‌ای قریش، بنی‌هاشم به تنهایی یا بنی‌عبدالمطلب، یکی از این سه گروه منظور است.

۴. سهم خدا، پیامبر و اقربای پیامبر اکرمﷺ، پس از حلت آن حضرت بر داشته می‌شود. و خمس به سه قسمت، سهم یتیم، مسکین و ابن سبیل تقسیم می‌شود.

۵. برخی از فقهای اهل سنت و تبع آن برخی مفسرین این مذهب معتقدند که اختیار تمام خمس به دست امامؑ است: «مالک گفته است امور خمس به امام واگذار می‌شود. هرگونه که مصلحت دید در میان صاحبان سهم تقسیم می‌کند» (فخررازی، ۱۴۲۰: ۴۸۵/۱۵).

ج) دیدگاه مخصوص شیعه

۱. مفهوم غنیمت د رقرآن به همان مفهوم لغوی غنیمت است که مطلق سوددهی و مطلق فایده است. مراد از غنیمت مطلق سود و نفع است.

۲. وجوب خمس منحصر به غنمیت جنگی نیست، بلکه شامل مطلق منافع می‌شود و خصوصیت مورد سبب تخصیص کلمه «شیء» در آیه «من شیء» به غنیمت جنگی نمی‌شود.

۳. نام خدا و پیامبر در آیه تبرکی و تشریفاتی نیست. بلکه یکی از صاحبان اصلی سهم در خمس هستند.

۴. سهم خدا، پیامبر و ذوالقربی، در زمان حیات پیامبر اکرم به خود آن حضرت و پس از رحلت آن حضرت در اختیار امام معصوم که جانشین پیامبر است قرار داده می‌شود.

۵. منظور از ذوی‌القربی در آیه شریفه، بنی‌هاشم هستند. از نظر مفسران شیعه مصداق ذوی‌القربی، امام معصوم است. مؤید این دیدگاه این است که کلمه ذوی‌القربی، در آیه مفرد آمده است: «لِذِی الْقُرْبی»، باید یک فرد داشته باشد و آن امام و جانشینی پیامبر و از خانواده او است. این نشان می‌دهد که در هر عصری یک مصداق بیشتر ندارد و آن امام معصوم همان عصر است.

۶. ایتام و مستمندان و ابن سبیل نیز، ازنظر مفسران شیعه باید از بنی‌هاشم باشند. «یتامی» جمع یتیم کودک بی‌پدر است، «مساکین» جمع مسکین، کسانی هستند که دچار مسکنت و نقص عضو شده تهی دست هستند، «ابن سبیل»، کسانی است که در سفر محتاج و تهی دست

است. باید یتیم و مسکین و ابن سبیل هر سه از بنی‌هاشم و از اهل‌بیت باشند زیرا خداوند صدقات را بر آنها حرام کرده است و در عوض از خمس برای آنها سهمی قرار داده است (سبزواری نجفی، ۱۴۱۹: ۱۸۷/۱). بنابراین «یتامی» و «مساکین» و «ابن سبیل» نیز باید از بنی‌هاشم باشند.

۷. سه مورد از صاحبان سهم در آیه با لام ذکر شده است: «**للّه و للرسول و لذی القربی**»، بقیه موارد بدون لام آمده و با حرف«واو» به «لِذِی الْقُرْبی» عطف شده‌اند، این حاکی از آن است که «یتامی»، «مساکین» و «ابن سبیل» در «ذی‌القربی داخل می‌باشند. پس، یتامی و مساکین و درماندگان نیز باید از سادات و قرابت رسول خداﷺ باشند؛ چنان که روایات اهل‌بیت‌علیهم‌السلام آمده است. برخی از مفسرین شیعه توجیه دیگری در این رابطه بیان داشته است: «سه سهم اوّلی با حرف «لام» آمده است: «للّه و للرسول و لذی القربی» ولی در سه سهم دیگر بدون «لام» ذکر شده است: «و الیتامی و المساکین و ابن السبیل»، به این دلیل است که آن سه سهم اولی، شخصی است و این سه سهم دیگر، کلی است و عنوان یتیم و مسکین و ابن سبیل، صاحبان سهمی از خمس هستند. به هر مصداقی از این عناوین داده شود کافی است (طیب، ۱۳۷۸: ۱۲۸). از نظرمفسران شیعه، یتیم، مسکین و ابن سبیل باید از بنی‌هاشم باشند تا سهمی از خمس به آنها برسد.

نتیجه

از مجموع مباحث مطر شده در تفسیر آیه شریفه ۴۱ سوره انفال، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که معنای لغوی واژه «غنیمت» مطلق منفعت و فائده است. مفسران شیعه این واژه را به همان معنای مطلق آن حمل کرده است و آن منحصر به غنیمت جنگی نمی‌دانند. در مقابل مفسران اهل سنت در عین حال که به معنای لغوی آن اذعان دارند، معتقدند که در آیه شریفه منظور غنیمت جنگی است.

اصل وجوب خمس مورد اتفاق مفسران شیعه و اهل سنت است ولی در متعلق آن تفاوت دیدگاه دارند، مفسران اهل سنت تنها غنیمت جنگی را متعلق وجوب خمس می‌دانند، در حالی که مفسران شیعه هفت چیز را متعلق وجوب خمس می‌دانند. در موارد مصرف خمس نیز بین مفسران شیعه اهل سنت، تفاوت دیدگاه وجود دارد که در متن تحقیق به آن اشاره شده است.

کتاب‌نامه

آل غازی ملاحویش، عبدالقادر، **بیان المعانی**، دمشق، مطبعه الترقی، ۱۳۸۲.

آلوسی، سیدمحمود، **روح المعانی**، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

ابن عجیبه، احمد بن محمد، **البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید**، قاهره، عباس زکی، ۱۴۱۹ق.

ابن فارس، احمد بن زکریا، **مقاییس اللغه**، بیروت، دار الجیل، ۱۴۲۰ق.

ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.

امین اصفهانی، سیده نصرت، **مخزن العرفان**، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱.

بحرانی، سید هاشم، **البرهان فی تفسیرالقرآن**، تهران، انتشارات بعثت، ۱۴۰۶ق.

بروجردی، سید محمدابراهیم، **تفسیرجامع**، تهران، انتشارات اسوه، ۱۳۶۶.

ـــــــــــ، **تفسیرجامع**، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۶.

بستانی، فؤاد افرام، **فرهنگ ابجدی**، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵.

بغدادی، محمد، **تفسیر المعین للواعظین و المتعظین**، بی‌جا، بی‌تا.

بغوی، حسین بن مسعود، **معالم التنزیل فی تفسیر القرآن**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

بیضاوی، عبدالله، **انوار التنزیل و اسرار التأویل**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.

ثعلبی نیشابوری، احمد، **الکشف و البیان عن تفسیر القرآن**، بیروت، دار احیا التراث العربی، ۱۴۲۳ق.

حجازی، محمدمحمود، **التفسیر الواضح**، بیروت، دار الجیل الجدید، ۱۴۱۳ق.

حر عاملی، محمدبن حسن، **وسائل الشیعه**، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۹ق.

حسینی استرآبادی، شرف‌الدین، **تأویل آیات الظاهره**، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۹ق.

ـــــــــــ، **تبیین القرآن**، بیروت، دارالعلوم، ۱۴۲۲ق.

حسینی شاه‌عبدالعظیمی، حسین بن محمد، **تفسیر اثنا عشر**، تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۳.

حسینی، سید محمد، **تقریب القرآن الی الاذهان**، بیروت، دارالعلوم، ۱۴۲۴ق.

حقی برسوی، اسماعیل، **تفسیر روح البیان**، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.

خانی، رضا و همراه، **ترجمه بیان السعاده فی مقامات العباده**، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲.
رازی، فخرالدین محمد بن عمر، **مفاتیح الغیب**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **المفردات فی غریب القرآن**، بیروت، دار الشامیه و دار العلم، ۱۴۱۲ق.
رضا، محمدرشید، **تفسیر المنار**، قاهره، هیئه المصریه العامه للکتاب، ۱۹۹۰.
زحیلی، وهبه بن مصطفی، **تفسیر الوسیط**، دمشق، دار الفکر، ۱۴۲۲ق.
زمخشری محمود، **الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل**، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
سبزواری نجفی، محمد، **الجدید فی تفسیر القرآن**، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ق.
سمرقندی، نصر بن محمد، **بحرالعلوم**، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.
سیوطی، جلال‌الدین، **تفسیر الجلالین**، بیروت، مؤسسه النور للمطبوعات، ۱۴۱۶
ـــــــــــ، **الدر المنثور**، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
شریف‌الرضی، محمد بن حسین، **نهج البلاغة**، قم، ۱۴۱۴ق.
صاحب بن عباد، إسماعیل بن عباد، **المحیط فی اللغة**، بیروت، عالم الکتاب، ۱۴۱۴ق.
صلواتی‌زاده، زینب و همراه، معناشناسی غنیمت در آیه خمس از دیدگاه مذاهب اسلامی، **فصلنامه علمی، پژوهشی مطالعات قرآنی‌نامه جامعه**، شماره ۱۲، سال هیجدهم، ۱۳۹۹.
طباطبایی، محمدحسین، **تفسیر المیزان**، ترجمه محمدباقر، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
طبرسی، فضل بن محمد، **ترجمه تفسیر مجمع البیان**، ترجمه مترجمان، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰.
طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ق.
طوسی، محمد بن حسن، **التبیان فی التفسیرالقرآن**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
طیب، سید عبدالحسین، **أطیب البیان فی تفسیر القرآن**، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۸.
ـــــــــــ، **تهذیب الأحکام**، تحقیق خرسان، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
عروسی حویزی، عبدعلی جمعه، **تفسیر نور الثقلین**، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
فراهیدی، خلیل بن احمد، **کتاب العین**، قم، نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.
فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، **القاموس المحیط**، بیروت، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۱۸ق.
فیض کاشانی، ملامحسن، **أصفی التفسیر**، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۸ق.

ـــــــــــــ، **تفسیر الصافی**، تهران، انتشارات الصدرا، ۱۴۱۵ق.
فیومی، أحمد بن محمد، **المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر**، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
قاسمی، احمد جلال‌الدین، **محاسن التأویل**، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸
قرائتی، محسن، **تفسیر نور**، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳.
قرشی، علی‌اکبر، **قاموس قرآن**، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
قرشی بنایی، علی‌اکبر، **تفسیر احسن الحدیث**، تهران، چاپ ششم، ۱۴۱۲ق.
قمی علی بن ابراهیم، **تفسیر قمی**، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۷.
قمی مشهدی، محمد بن رضا، **کنزالدقائق**، تهران، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
کاشانی، محمد بن مرتضی، **تفسیر المعین**، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ق.
کاشانی، ملافتح‌الله، **زبدة التفاسیر**، قم، بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۲۳ق.
کاشفی سبزواری، حسین، **جواهر التفسیر**، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، بی‌تا.
گنابادی، سلطان محمد، **تفسیر بیان المعانی**، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ق.
مبیدی، محمدفاکر، تفسیر مقارن آیه شریفه خمس، **فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات تفسیری**، شماره ۱۰، سال سوم، ۱۳۹۱.
مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، **بحار الأنوار**، بیروت، ۱۴۰۳ق.
مکارم شیرازی، ناصر، **الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل**، قم، مدرسه امام علی علیه‌السلام، ۱۴۲۱ق.
ـــــــــــــ، **تفسیر نمونه**، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
ملاحویش آل غازی، عبدالقادر، **بیان المعانی**، دمشق، مطبعه الترقی، ۱۳۸۲.
موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی، **مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن**، بیروت، مؤسسه اهل‌بیت، ۱۴۰۹ق.
نسفی، عبدالله بن احمد، **مدارک التنزیل و حقایق التأویل**، بیروت، دار النفائس، ۱۴۱۶ق.
نظام‌الدین نیشابوری، حسن بن محمد، **تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان**، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.
نووی جاوی، محمد بن عمر، **مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید**، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.